

# خاطرات ناصر ملک مطیعی

نویسنده: ناصر ملک مطیعی



## فهرست مطالب

۵	مقدمه
۹	در خدمت و خیانت شهرت
۱۳	پیش از آغاز
۱۷	حاشیه‌های شهرت
۲۱	سینما در ایران
۲۷	تهیه و تولید فیلم
۳۱	تدارکات در سینما
۳۵	مادر
۳۹	زادروز و زادگاه
۴۷	سینماداری
۵۱	تهران
۵۹	سال‌های درس و نوجوانی
۷۱	ورزش
۷۹	خاطره یک وفاداری
۸۳	هنرستان هنرپیشگی
۸۷	اولین فیلم
۹۱	دکتر کوشان
۹۵	استودیو پارس فیلم
۹۷	سال‌های انتظار و دوبله
۱۰۳	رفت و آمد به دنیای ورزش
۱۰۷	غلامرضا تختی
۱۰۹	سال‌های آغازین بازیگری
۱۲۱	تهران در هیاهو
۱۲۹	روزهای موفقیت و غرور
۱۳۳	مالیات و قراردادهای
۱۳۹	سربازی
۱۴۹	چهارراه حوادث
۱۵۳	چهارراه حوادث سربازی
۱۵۷	موسیقی فیلم
۱۶۱	قید و قیود دوران آغاز کار

۱۶۵	اولین فیلم رنگی
۱۶۹	دیدار با شاه
۱۷۳	سه قاپ
۱۷۷	غلام ژاندارم
۱۷۹	کلاه مخملی
۱۸۱	رقابت با فردین و بهروز
۱۸۵	ماجرای آمدن فردین به سینما
۱۸۹	کارگردانی
۱۹۱	کیمیایی و علی حاتمی
۱۹۳	امیرکبیر
۱۹۷	سفرهای خارج از کشور
۲۰۳	سفر به اتریش
۲۰۷	اشتیاق فرانسوی
۲۱۳	جشنواره فیلم مسکو
۲۲۳	کن، شهر سینما
۲۲۷	سفر به پاکستان
۲۲۹	سفر به برلن
۲۳۵	فیلم‌های مشترک
۲۴۱	جشنواره‌های ایرانی
۲۴۳	درد دل‌های دوران بازنشستگی
۲۴۹	خروج از ایران
۲۵۳	رؤیای آمریکایی!
۲۵۹	بیم و هراس
۲۶۳	مرگ فردین
۲۶۵	در سوگ ویگن
۲۶۷	به یاد قدیم
۲۶۹	وسوسه بازگشت به سینما
۲۷۳	استاد بسیار عزیز و عارف دلسوخته، حسن شهباز
۲۷۵	مسعود بهنود
۲۷۹	دکتر
۲۸۱	محرم
۲۸۵	داستان این روز و این روزگار
۲۸۹	پایان یک مسیر
۲۹۱	تصاویر

## در خدمت و خیانت شهرت

شهرت و معروفیت از ملزومات کار سینماست. کاری که دست‌اندرکارانش را به چشم می‌کشد و موجب می‌شود نگاه‌ها متوجه شاغلین این حرفه باشد. این خود معنایی جز شهرت و معروفیت ندارد. این که بازیگر و به گفته قدیمی‌ها هنرپیشه هر جا رود، نگاه‌ها به اوست، خلوتی ندارد، و انگار که بود و وجودش تعلق تام و تمام دارد به کسانی که او را می‌شناسند و احیانا دوستش دارند. این قضیه همان اندازه که شیرین و خواستنی و لذتبخش است، دشواری‌هایی هم دارد و به این دلیل هم هست که کنار آمدن با آن به این راحتی‌ها که گمان می‌رود نیست؛ و هم از این روست که خیلی‌ها را زمین زده و عزت و احترام‌شان را مخدوش کرده است....

بگذارید این ماجرا را یک بار دیگر توضیح دهم: شهرت و معروفیت الزامات و خصوصیات دارد که به خصوص برای هنرپیشه‌ها توجه به آن خصایص لازم و از اهم واجبات این دوران و این حرفه است. در واقع همان قدر که هنرپیشه با دیدن مهر و عشق و علاقه دوستدارانش قند در دلش آب می‌شود و لذت می‌برد، این قضیه محدودیت‌هایی را نیز برای او ایجاد می‌کند. به یاد دارم یکی از دوستان هنرپیشه‌ام که تازه بیشتر شهرتش از تئاتر بود و در سینما چندان هم کار نکرده و به چشم نیامده بود، در اوایل دوران شهرتش از این که چند ماه بود نتوانسته بود در یک رستوران با آرامش و البته یک دل سیر غذا بخورد شاکی بود. وقتی آن دوست عزیز درباره این چیزها به درد دل کردن نشست؛ یادم است که به او گفتم هنرمند و مخاطب بر هم حق و حقوقی دارند و

همان قدر که توی هنرپیشه انتظار مهر و علاقه و حمایت از تماشاگران داری، آنها نیز بر هنرمند حقوقی دارند که ارتباط صمیمانه و گوش سپردن و رسیدگی به خواسته‌ها و انتقادات و انتظارات گوناگونشان و نیز پاسخ دادن به کنجکاو و پرسش‌های آنها در اطراف کار و حرفه سینمایی از اهم این حقوق است. این نوع ارتباط می‌تواند به شخصیت و اعتبار هنرمند نزد دوست‌دارانش بیفزاید یا گام به گام آن را مورد کاهش و نقصان قرار دهد. متأسفانه در بعضی موارد قرار گرفتن در کوران کار و فعالیت‌های دایمی و درگیری‌های روزانه موجب می‌شود این وظیفه اساسی به فراموشی سپرده شود؛ که در آن صورت هنرمند اولین گام‌ها را به سوی زوال برداشته و بسیار دیده‌ایم که فاصله گرفتن از هواداران و دوستداران موجب شده کم‌کم اشخاص محبوب و معروف در نظر دیگران به افراد پرافاده و بی‌اعتنا تبدیل شوند. این نوع رفتار برای مردمی که صمیمانه و با عشق و علاقه فراوان پیگیر هنرمندان محبوب خود هستند بسیار سنگین و غیرعادی و غیر قابل تحمل است. اشخاص مختلف با درک و سواد و فرهنگ و مشاغل مختلف؛ تحت تأثیر رل‌ها و کاراکترهای سینمایی که هنرپیشه بازی کرده، از او سئوالات مختلفی دارند و می‌خواهند با ارتباط و مکاتبه در این موارد آگاهی‌های خود را بالا برده و یا آن که خودشان را ارضا کنند. گفتن این نکته را در اینجا الزامی می‌دانم که اگر هنرپیشه در برابر این نوع خواسته‌ها گارد بگیرد و نخواهد درصد ناچیزی از وقت خود را به این گونه خواسته‌های هوادارانش اختصاص دهد، نمی‌تواند و نباید انتظار داشته باشد که آنها در مواقع بحرانی و در بزنگاههای خطرناک این حرفه که هر بازیگری در مقاطع گوناگونی آن را تجربه کرده، پشت او را گرفته و در دشواری‌ها به حمایت از او بپردازند. می‌ترسم این گفته رنگ خودپسندی داشته باشد، اما از این رو که در این صفحات بنا را بر یک رنگی گذاشته‌ام ناچارم بگویم که در عمر سی و چند ساله فعالیت سینمایی، و در کل در تمام حدود شصت سالی که آشنای مردم بوده‌ام کوشیده‌ام کاری نکنم که مخاطبان و دوستانم کمترین دلگیری از من داشته باشند و شاید این مهم‌ترین راز ماندگاری من در قلوب مردمی باشد که همیشه عمرم خود را یکی از آنها دانسته‌ام و البته تلاش کرده‌ام به این دانسته‌ام عمل کنم؛ که به گفته استاد سخن عالم بی‌عمل به زنبور بی‌عسل ماند....

یکی دیگر از خواسته‌هایی که بارها و بارها با آن مواجه بوده‌ام این بوده که از من

خواسته‌اند کمکشان کنم بتوانند نقشی در فیلمی به دست آورند. در دوران کاریم که در سینمای قبل از انقلاب بالغ بر سی سال کار مستمر بوده، خیلی‌ها را دیده‌ام خواهان این بودند که راهی پیدا کنند برای این که استعدادهای خود را با ایفای نقش در فیلم بروز دهند. این قضیه صدها بار ماجراهایی را پدید آورده؛ که همه داستان‌هایی خواندنی را ایجاد کرده است. پاسخم اما به تمام این درخواست‌ها یک چیز بوده: از راه درست وارد شوید! راه درست ورود به سینما هم چیزی نیست جز تحصیل و تحصیل و تحصیل؛ که اگر در کنار استعداد و تمرین و سخت‌کوشی قرار گیرد، غوغا می‌شود....

به هر حال فارغ از این که در بازیگری و کارگردانی و به طور کلی در دنیای سینما به جایگاهی رسیده‌ام یا نه؛ تفاوتی در این قضیه ایجاد نمی‌شود که بیش از هر داشته دیگری در زندگیم به این می‌بالم که مورد توجه و علاقه مردم بوده‌ام. از تمام زیبایی‌های دنیا همین یکی ما را بس. این که بازیگری بعد از چهل سال دوری از پرده سینما باز هم مورد توجه و علاقه مردمش باشد، کم چیزی نیست و مهربانی و مروت و مردانگی این مردم را می‌رساند. از همین روست که همه عمرم دلم خواسته یک جورهایی محبت‌های مردم را جبران کنم. مردمی که در تمام این سال‌ها که من به ظاهر نبودم و حداقل این که در سینما حضور نداشتم، رهایم نکردند و مرا از مهر و عطف‌شان بی‌بهره نگذاشتند. راز دلگیری اخیرم نیز همین است. من هشتاد و هشت ساله را دیگر رؤیا و سودای در چشم بودن و دیده شدن نمانده؛ که آن قدر در زندگی دیده شده و عشق مردمم را چشیده‌ام که دیگر عقده این چیزها را ندارم. اما وقتی در آن ماجرای که می‌دانید، برنامه‌ای که فقط برای سپاسگزاری از وفاداری چهل ساله مردمم در آن شرکت کرده بودم، در آخرین دم از آنتن پایین کشیده شد، دلم شکست و تمام دل شکستگی و ناراحتیم هم از این بود که در این روزها و ماه‌ها و نهایتاً سال‌های آخر عمر نتوانستم روبرو و چشم در چشم از مردم تشکر کنم و بگویم چه قدر عاشق‌شان هستم و چقدر بابت این همه محبت‌شان از آنها سپاسگزارم. وگرنه می‌دانم و می‌دانید و کاش توانسته باشم در زندگیم ثابت کنم که با داشتن این همه محبت مردم به هیچ چیزی احتیاج ندارم و امیدوارم شما با همه وجود این حرف را باور کنید. من، ناصر ملک مطیعی، هشتاد و هشت ساله، چهل سال است که از نگاه مردمم غایبم، اما در تمام این سال‌ها خودم را در قلب مردم احساس کرده‌ام؛ و این مرا بس است!